

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال یازدهم / دوره جدید / شماره ۴۱ / پاییز ۱۳۹۴
صص ۴۶-۵۸

بررسی اندیشه‌ها و عقاید محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر بنیان‌گذار فرقه عزاقریه (شلمغانیه)



۴

مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی
سال یازدهم
شماره ۴۱ - پاییز ۱۳۹۴

• هادی وکیلی

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

vakili355@yahoo.com

• تهمینه رئیس السادات

دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

ta_rais@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۸/۱۶

چکیده

غالیان شیعه با عنوانهای متعدد در کتب فرق مورد توجه قرار گرفته‌اند و عقاید و افکار ایشان، شرح و توضیح داده شده است. از جمله آنها، می‌توان به عزاقریه یا شلمغانیه اشاره کرد که منسوب به محمد بن علی شلمغانی است. در این نوشتار، به روش توصیفی - تحلیلی، افکار و اندیشه‌های غالیانه این شخص مورد بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین با توجه به عقاید اباحی‌گری و غیراسلامی شلمغانی، نمی‌توان این عقاید غالیانه را منتسب به شیعه و به طور کلی در حیطه باورهای اسلامی مسلمانان محسوب کرد. الوهیت ائمه (ع)، حلول و تناسخ که از ویژگیهای کلی همه فرقه‌های غالیانه محسوب می‌شود، به خوبی در اندیشه شلمغانی نمایان است. باید توجه داشت پیروان فرقه عزاقریه، هیچ ارتباطی به شیعه و اسلام ندارند، از این رو، در کتب فرق، در جای درستی قرار نگرفته‌اند.

کلیدواژه‌ها: غالیان، عزاقریه، شلمغانی، امام زمان (ع)، حسین بن روح نوبختی.

مقدمه

فرقه عزّاقریه که به محمد بن علی شلمغانی منسوب می‌باشند، در کتب فرق، به عنوان یکی از فرق غلاة شیعه، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. البته تعداد کتب فرق که به این موضوع پرداخته‌اند، اندک می‌باشند و برای بررسی افکار و اندیشه‌های این فرقه، کتب تاریخی نیز باید مورد توجه قرار گیرند. مسئله‌ای که در رابطه با غلاة مطرح می‌شود، این است که با توجه به روایات ائمه معصومان(ع)، در بیان مردود بودن عقاید غالیان و خارج بودن ایشان از حوزه دین اسلام، باز هم کتب فرق، غلاة را ذیل مبحث شیعه شناسی نگاشته‌اند. این مسئله تناقض آشکاری را نشان می‌دهد. این کتابها، از یک طرف با براهین آشکار و شواهد متعدد، غالیان را دارای افکار انحرافی مطرح کرده و از سوی دیگر، آنان را شیعه برشمرده‌اند. درست است که مبتدعان این اندیشه‌های غالیانه، ابتدا شیعه بوده و عقاید امامیه داشته‌اند، اما با ظهور و بروز اندیشه‌های انحرافی غالیانه، نه تنها از حوزه شیعه، بلکه از دایره اندیشه اسلام نیز بیرون رفتند و نمی‌توان آنها را جزء فرقه‌های شیعه همانند زیدیه و اسماعیلیه قلمداد کرد. بررسی این مسئله با شناخت موردی اندیشه‌های فرقه غالیانه عزّاقریه، می‌تواند راهگشای مسائل اساسی تری چون موضوع کیش شخصیت در فرقه‌سازی و تبه‌کاریهای حسادت‌آمیز افراد ناآگاه یا غیرمؤمن باشد.

غالیان شیعه

غلو به معنای افراط و گذشتن از حد و حدود هر چیزی می‌باشد. بنابراین وقتی قیمت چیزی از حد معمول خود بالاتر می‌رود، به آن غال به معنای گران می‌گویند. غلو همچنین زیاده‌روی در جاه و مقام نیز بیان شده است.^۱ گرچه کلمه تعدی نیز به معنای افراط و تجاوز از حد می‌باشد، اما کلمه غلو، در جایی به

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۹۵۱.

کار برده می‌شود که تجاوز از حد زیاد باشد.^۲ غلاة را جمع غالی به معنای گزافه‌گویان می‌دانند.^۳ به نظر می‌رسد کاربرد این کلمه در زمینه اعتقادات دینی و مذهبی، بدین معنی است که اعتقاد فرد نسبت به انسان یا موضوعی، فراتر از حد و جایگاه معمولی آن باشد. غلو در بحث فرقه شناسی و ملل و نحل، ارتباط خاصی به ائمه اهل‌بیت(ع) پیدا کرده است؛ زیرا غالیان، امامان شیعه را به درجه نبوت و اغلب به مرتبه الهی می‌رساندند و به خدایی امامان شیعه یا حلول روح خدایی در آنان اعتقاد داشتند.^۴ البته در طول تاریخ اسلام، به گروههایی برمی‌خوریم که به خدایی بعضی از خلفای عباسی مانند «منصور عباسی» معتقد بوده‌اند که به آنان غلاة عباسی یا عباسیه می‌گفتند،^۵ به عنوان نمونه می‌توان به راوندیه اشاره کرد.^۶ به طور کلی عقاید غالیان از این قرار است: الوهیت و خدایی ائمه و اشخاص دیگر که صفاتی مانند خالقیت و رزاقیت را نیز برای آنها در نظر می‌گرفتند، نبوت ائمه(ع)، حلول و تناسخ، و تجسیم و تشبیه.^۷

در آغاز، غلاة شیعه، تنها به غلو درباره ائمه و پیشوایان خود می‌پرداختند، اما از قرن دوم قمری، بعضی از فرق ایشان، با ارائه اندیشه‌های غلوآمیز، در صدد بهره‌برداریهای سیاسی برآمده و با دولت اموی و عباسی به مخالفت برخاستند. غلاة را نمی‌توان از فرق شیعه محسوب کرد؛ زیرا سخنان ایشان، نه با موازین

۲. لسان العرب، ذیل واژه «غلو».

۳. الفرق بین الفرق، ص ۱۸۵.

۴. الملل و النحل، ص ۱۳۳.

۵. المقالات و الفرق، ص ۶۹.

۶. رئیس آنها عبدالله راوندی بود که در آغاز قائل به الوهیت منصور خلیفه عباسی و نیز نبوت ابومسلم خراسانی شد. اما وقتی منصور، ابومسلم را به قتل رساند، راوندیه در سال ۱۴۱ق بر او شوریدند و منصور به اتهام زندقہ آنان را آتش زد. از این فرقه گروههایی با نام ابومسلمیه که قائل به الوهیت ابومسلم خراسانی بودند و رزّامیه پیروان شخصی به نام رزّام که معتقد به حلول خداوند در ابومسلم بودند، نیز پدیدار شدند (المقالات و الفرق، ص ۱۹۵؛ فرق الشیعه، ص صد و سیزده).

۷. المقالات و الفرق، صص ۴۸ و ۱۷۹؛ مقالات الاسلامیین، ص ۱۳؛

الملل و النحل، ص ۱۳۳؛ بیان الادیان، ص ۳۶.





شرع اسلام و نه با معیار عقل و منطق سازگاری دارد.^۸ این مسئله باید مورد توجه قرار گیرد که یکی از اساسی‌ترین محورهای مبارزاتی فرهنگی و سیاسی ائمه(ع)، در واقع مبارزه با انشعابات درونی تشیع و در رأس آن غلاة بوده است. در این زمینه، چه در قرآن کریم و چه در روایات معصومان(ع)، پیرامون اندیشه‌های نادرست غلاة و بیزاری و برائت از آنان، مطالبی مطرح گردیده است.

در قرآن کریم، این آیه شریفه در مذمت اهل غلو می‌باشد: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ»^۹ «ای اهل کتاب در دین خود غلو و زیاده روی نکنید». حضرت علی(ع) درباره خود می‌فرماید: «دو مرد (دو طرز تفکر) درباره من تباه و نابود شدند: یکی دوستی که زیاده روی و از حد تجاوز کند و دیگری دشمنی که در دشمنی زیاده روی نماید».^{۱۰} در همین رابطه امام رضا(ع) می‌فرماید: «بعضی از مردم ساده‌دل، معجزات و کرامات فراوانی از ائمه مشاهده می‌کردند و چون نمونه آن را از مردم عادی ندیده بودند، تصور می‌کردند که حتی صاحب این معجزات، دارای مقامی برتر از مقام بشری است و به این ترتیب، قائل به خدایی ائمه یا حلول روح خدایی در آنان می‌شدند».^{۱۱}

در حدیثی از امام صادق(ع) آمده است: «خداوند لعنت کند کسی را که درباره ما چیزی گوید که ما خود نمی‌گوییم و خداوند لعنت کند کسی را که ما را از بندگی خارج می‌کند، از بندگی خدایی که ما را آفریده است و ما به سوی او باز خواهیم گشت و امور ما در قبضه او است».^{۱۲}

جریان غلو در همان قرون نخستین اسلامی پدید آمد که پیدایش آن را در زمان حضرت علی(ع) بیان

کرده‌اند. غلو نتیجه محبت بسیار قوی است که ابتدا در میان شیعه کوفه نسبت به امام علی(ع) به وجود آمد. البته می‌توان آن را نوعی واکنش در برابر دشمنی امویان نسبت به آن حضرت نیز بیان کرد^{۱۳} که بسیاری از مؤلفان به آن اشاره کرده‌اند. باید توجه داشت که غلو نوعی گرایش عرفانی نیز با خود همراه داشت که نه تنها باعث فریب افراد می‌شد، بلکه آنان را تحت تأثیر جاذبه‌های خود قرار می‌داد. جریان غلو در عراق بیشتر از حجاز شایع بود؛ زیرا این منطقه تحت تأثیر فرهنگها و اندیشه‌های مختلف ایرانی، سریانی، رومی و یهودی بود که به صورت طبیعی بر افکار مسلمانان تأثیر می‌گذاشت.^{۱۴}

مبارزات برخی از غلاة را علیه حکام ظالم اموی و عباسی، نمی‌توان نادیده گرفت. آنان در واقع، باورها را وسیله‌ای برای قیام قرار می‌دادند و بر مبنای همین اندیشه، مردم را به دور خویش جمع می‌کردند. از آنجا که باورهای غلوآمیز غالیان از حوزه معارف درست اسلامی، خارج بود، آنها در قیامهایشان، موفقیت چشمگیری به دست نیاوردند. البته همین عقاید موهوم و اندیشه‌های شرک آمیز سبب شد، تا حکام، بهانه مشروعی برای سرکوبی آنان پیدا کنند و آنان را بدون وجود اعتراض مردمی، از میان بردارند. رهبران فرقه‌های غالی به تصور اینکه هرچه ادعایشان بزرگ‌تر باشد، بهتر می‌توانند پیروان متعصب‌تری به دور خود جمع کنند، سخنان غلوآمیز درباره امامان می‌گفتند و البته موفق می‌شدند معدودی نادان و ناآگاه را با خود همراه کنند. اما به دلیل همان باورهای غالیانه، هیچ‌گاه از طرف مردم آگاه، مورد توجه قرار نگرفتند.^{۱۵} سادگی و نادانی برخی از مردم به پیروی از اندیشه‌های غلوآمیز، به حدی بود که حتی زمانی که مبدع یک فرقه غالی، احکام و قواعدی را

۸. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، ص ۱۵۱.

۹. مانده، ۷۷.

۱۰. نهج البلاغه، ص ۶۵۰.

۱۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۱.

۱۲. اختیار معرفة الرجال، ص ۲۲۳.

۱۳. تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۱؛ تاریخ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۱۴. تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۶؛ تاریخ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۲۶۵.

۱۵. تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۲.



نوبختی از یاران و نزدیکان امام حسن عسگری (ع) به شمار می‌رفته است.^{۱۹} البته این نظر را باید با تردید بیان کرد؛ زیرا هرچند عباس اقبال، این نظر ابن‌شهر آشوب را تأیید می‌کند، اما جاسم حسین در قبول آن تردید کرده است. او بیان می‌کند: امام حسن عسگری (ع) در سال ۲۶۰ق رحلت کرده و نوبختی در سال ۳۲۶ق وفات یافته است و این فاصله زمانی زیادی را نشان می‌دهد.^{۲۰} نظر اخیر، درست‌تر به نظر می‌رسد.

ارتباط خاندانهای شیعی نوبختی، اشعری و آل‌بابویه با یکدیگر در گسترش فرهنگ شیعه و مبارزه با انحرافات فکری قابل توجه است. ارتباط این خاندانها در واقع بخشی از ارتباط در حوزه شیعی بغداد و قم را ترسیم می‌کند و از مجموع گزارشات، مرجعیت و اعتبار علمی حوزه علمی قم و خاندان بابویه و اشعری دانسته می‌شود. شاید بتوان ملقب شدن نوبختی به قمی را بیانگر همین علاقه و ارتباط وی با قم و علمای آن دانست؛ زیرا علمای قم نیز به رهبری خاندان نوبختی و نیابت حسین بن روح نوبختی از سوی امام زمان (ع) اعتراف داشتند.^{۲۱} در این رابطه در گزارشی آمده است که علمای قم، در نامه‌ای تردید و نگرانی خود را از پاسخهای صادر شده از بغداد اظهار کردند. تردید ایشان از آن رو بود که احتمال می‌دادند برخی از نامه‌ها را شلمغانی به نام نوبختی صادر کرده باشد. نوبختی در پاسخ نامه آنان با اعلام براءت از شلمغانی اظهار داشت که خودش نامه‌ها را پاسخ داده است.

ابوالحسن محمد بن احمد بن داوود قمی گفته است: «نوشته‌ای به املاي ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و خط احمد بن ابراهیم نوبختی در ظهر نامه‌ای دیدم. این جوابیه نامه‌ای بود که از قم فرستاده شده بود و

بر مبنای اعتقاداتی باطل مطرح می‌کرد و انجام آنها را ضروری می‌دانست، آنان به پیروی از گفته‌های مؤسس، چنین می‌کردند. این مسئله خود نشان دهنده ضعف ایمان افراد بود و می‌تواند نشان دهد که غالبان نه تنها در حیطة فکری شیعیان نمی‌گنجد، بلکه از دایره احکام و قوانین اسلامی نیز خارج‌اند.

موضوع غلاة همواره به عنوان حرب‌های از جانب مخالفان شیعه، علیه آنان مطرح بوده است، به طوری که این مخالفان سعی می‌کردند با انتساب غلاة به شیعه و پیوند زدن افکار و معتقدات آنان با شیعه و به خصوص شیعه امامیه، آنان را متهم به گزافه‌گویی و خرافه‌پرستی کرده و در نتیجه وجه اجتماعی ائمه (ع) و بزرگان شیعه را مخدوش نمایند و چه بسا بسیاری از این فرق غلاة، ساخته خود حکام و زمامداران هر عصر می‌باشد که از این رهگذر، بتوانند سرکوب شیعیان را برای مردم توجیه نمایند و افکار علما و بزرگان شیعه را غیراسلامی و مغایر با اندیشه‌های اسلامی معرفی کنند.^{۱۶}

حسین بن روح نوبختی و شلمغانی

زندگی شلمغانی، هم‌زمان با دوران حسین بن روح نوبختی نایب سوم امام زمان (ع) بوده است. شلمغانی، در ابتدا از شیعیان و افراد مورد اعتماد حسین بن روح بود، اما بعدها، نگرش فکری وی به سوی عقاید غالبانه تغییر کرد. از این رو، حسین بن روح از وی براءت جست و او را مورد لعن قرار داد.

حسین بن روح نوبختی در میان شیعیان بغداد، مشهور و شناخته شده بود، او در ابتدا یکی از افراد مورد اعتماد و یکی از کارگزاران محمد بن عثمان عمری (نایب دوم) به شمار می‌آمد^{۱۷} که در خلال سالهای ۳۰۵ تا ۳۲۶ق به عنوان نایب امام زمان (ع)، واسطه بین امام و شیعیان بوده است.^{۱۸} به گفته ابن‌شهر آشوب،

۱۹. مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۳، ص ۵۲۵.

۲۰. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۹۲.

۲۱. تاریخ تشیع، دولتها، خاندانها و آثار علمی و فرهنگی شیعه، ج ۲، ص ۱۸۶.

۱۶. همان، ج ۱، ص ۷۷.

۱۷. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۹۲.

۱۸. خاندان نوبختی، ص ۲۱۳.



از حسین بن روح پرسیده بودند که آیا این جوابها از طرف امام زمان(ع) است، یا جوابهای محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا از شلمغانی نقل شده بود که اینها را من جواب داده‌ام. پس پشت نامه‌ای که سؤالات اهل قم را جواب داده بودند، از طرف حسین بن روح این‌گونه نوشته شده بود: به نام خداوند بخشنده مهربان. بر این نوشته و مضامین آن مطلع و آگاه شدیم، همه جوابها، جواب ما است و مخدول گمراه و گمراه کننده معروف به عزاقری که خداوند لعنتش کند، در هیچ حرفی از آن دخیل نیست. البته نامه‌هایی قبلاً به وسیله احمد بن بلال و دیگران که مانند او بودند برای شما بیرون آمده و ارتداد و انحراف اینها از مسیر اسلام مثل ارتداد محمد بن علی شلمغانی است. لعنت و غضب خداوند نصیب آنها شود.^{۲۲}

نوبختی در ابتدا واسطه بین نایب دوم امام یعنی محمد بن عثمان عمری و چند تن از وکلای کوفه بود. خدمتگزاری وی در وکالت، نوبختی را قادر ساخت، تا با مقامات و رؤسای شیعه در دستگاه عباسی، به ویژه بستگان خود یعنی بنونوبخت و بنوفرات، در ارتباط باشد و نزد ایشان دارای مقام و احترام قابل توجهی گردد.^{۲۳} دوران زندگی حسین بن روح که هم‌زمان با خلافت مقتدر خلیفه عباسی بود، تنشهایی را به همراه داشت که با تغییر وزرا رخ می‌داد. در واقع قدرت اصلی در دست وزیران بود و خلیفه از قدرت چندانی برخوردار نبود. ابوعلی مسکویه در تجارب الامم ذیل خلافت مقتدر، به شرح کامل این موضوع و تغییرات دائم وزرا اشاره می‌کند که مهم‌ترین آنها خاندان ابن‌فرات شیعی بودند.^{۲۴}

به هر حال با تغییر وزرای خلیفه عباسی، اوضاع سیاسی نیز تغییر می‌کرد و روابط قبلی دچار از هم گسیختگی می‌شد. به همین خاطر، زندگی سیاسی

حسین بن روح نیز دارای فراز و نشیبهایی بوده که گاهی به صورت آزادانه یعنی در زمان وزارت خاندان شیعی مذهب آل‌فرات فعالیت داشته و گاهی به صورت مخفی در زمان وزیر بانفوذ مقتدر یعنی حامد بن عباس، به فعالیتهای سیاسی خود ادامه داده است.^{۲۵} اینکه حسین بن روح چه در زمان حضور و چه در زمان اختفا، توانسته بود روابط خود را با شیعیان حفظ کند، حاکی از مدیریت برجسته وی می‌باشد.

در زمانی که حسین بن روح نوبختی در دوره وزارت حامد بن عباس به خاطر شرایط سیاسی، به صورت مخفی زندگی می‌کرد، واسطه بین حسین بن روح و شیعیان را فردی به نام ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی بر عهده داشت. او از قریه شلمغان از نواحی واسط در عراق بود.^{۲۶} وی همچنین به ابن‌العزاقری،^{۲۷} ابن‌ابی‌العزاقری^{۲۸} و ابن‌قراقری^{۲۹} نیز شناخته شده است. محمدجواد مشکور در کتاب فرهنگ فرق اسلامی، این فرقه را شلمغانیه معرفی کرده است^{۳۰} که به نظر می‌رسد این تعبیر هم روا باشد. شلمغانی که بعدها پیروانش را به نام عزاقریه می‌خواندند، خود یکی از فقهای شیعه و یکی از نویسندگان بغداد بوده که کتابهای زیادی تألیف کرده است.^{۳۱} اما باید گفت که وی برخی از آنها را در دوره استقامت در دین و برخی از آنها را در دوره انحراف، نگاشته است. از مجموع کتابهای شلمغانی، تنها روایاتی پراکنده و به ندرت در منابع مختلف باقی مانده است. با این وصف، فهرست عناوین کتابهای وی، به این مسئله رهنمون می‌سازد که شلمغانی در زمینه‌های مختلف از جمله عقاید، تفسیر، حدیث، فقه، کیمیا و صنعت، صاحب کتابهایی است که نشان از جایگاه علمی مهم وی دارد. وی در منازعاتی که با ابن‌روح و وکلا داشته،

۲۵. پژوهشی پیروان زندگانی نواب خاص امام زمان(عج)، ص ۲۷۵.

۲۶. معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲۷. همان؛ تاریخ الاسلام، ج ۲۴، ص ۱۱۵.

۲۸. الفرق بین الفرق، ص ۱۹۱.

۲۹. الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۴۸۴۸.

۳۰. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۵۷.

۳۱. معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲۲. الغیبه، ص ۶۴۹.

۲۳. همان، ص ۶۴۶.

۲۴. تجارب الامم، ج ۵، ذکر خلافت مقتدر.

به جایگاه علمی خود استناد می‌کرده است.^{۳۲} نجاشی، کتابها و تألیفات شلمغانی را در الرجال این‌گونه ذکر کرده است: کتاب التکلیف، رساله‌ای خطاب به محمد بن همام اسکافی، ماهیه العصمه، الزاهر بالحجج العقليه، المباهله، الاوصياء، المعارف، الايضاح، فضل النطق علی الصمت، فضایل العُمَرَتین، الانوار، التسليم، الزهاد و التوحيد، البدأ و المشیه، نظم قرآن، الامامه کبیر، و الامامه صغیر.^{۳۳}

شلمغانی که واسطه بین حسین بن روح و شیعیان بود، توقیعات^{۳۴} حضرت قائم توسط حسین بن روح را به دست شیعیان می‌رسانید و مردم برای رفع نیازمندیهای مذهبی و اجتماعی، به طور مستقیم به او مراجعه می‌کردند.^{۳۵} تاریخ خروج شلمغانی از تبعیت حسین بن روح، درست مشخص نیست؛ زیرا دوره اختفای حسین بن روح دقیق مشخص نمی‌باشد. ولی از قراین چنین برمی‌آید که دوره پنهان زیستن او، مصادف بود با ایام وزارت حامد بن عباس که از سال ۳۰۶ تا ۳۱۱ ق طول کشیده است.^{۳۶} شلمغانی در همین مدت استتار حسین بن روح، از موقعیت استفاده کرد و جمعی از خواص شیعه را به طرف خود خواند. گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین بن روح و باب قلمداد کردن خود به جای او بوده است. ولی بعدها کار ادعای او بالا گرفته و ادعای نبوت و

الوهیت نیز کرد.^{۳۷} علت انحراف و جدایی شلمغانی و خروج وی از تبعیت حسین بن روح، بسیار قابل توجه است؛ زیرا آن را رشک و حسادت نسبت به جایگاه سیاسی حسین بن روح و جاه‌طلبیهای سیاسی شلمغانی عنوان کرده‌اند.^{۳۸}

همان‌طور که اشاره شد، حسین بن روح از جایگاه ویژه‌ای در میان خاندانهای شیعی آن زمان برخوردار بود که مهم‌ترین آن واسطه بین امام و شیعیان بوده است. تنها در زمان اختفای او بود که شلمغانی واسطه‌گری با شیعیان را به دست آورد و مجالی برای ظهور و بروز یافت. اما به طور قطع، باز هم نمی‌توان صرفاً جاه‌طلبیهای سیاسی را انگیزه خروج او از تبعیت حسین بن روح و در نهایت به وجود آمدن عقاید و اندیشه‌های غالیانه و کفرآمیز برای او دانست. سکوت منابع تاریخی در این زمینه، قابل تأمل است. در هر صورت، شلمغانی از دوران اختفای حسین بن روح، به نفع خود استفاده کرد و جایگاه خود را بین خاندانهای شیعی مستحکم نمود. او برای توجیه عقاید خود، افرادی را با خود همراه و به تدریج پیروانی برای خود فراهم کرد. از جمله پیروان وی، خاندان بنی‌بسطام بودند که طوسی در الغیبه همراهی این خاندان را با شلمغانی این‌گونه بیان می‌کند: «ام‌کلثوم دختر ابوجعفر عمری گفته است: ابوجعفر بن ابی‌الغازقر در نظر طایفه بنی‌بسطام، دارای آبرو و جاهت زیادی بود و این آبرومندی به دلیل آن بود که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح در نظر مردم برای او منزلت و جایگاه خاصی ایجاد کرده بود و زمانی که مرتد و منحرف شد، هرگونه دروغ و کفری که برای بنی‌بسطام حکایت می‌شد، همه را به شیخ ابوالقاسم نسبت می‌دادند. آنها هم این کفریات را می‌پذیرفتند، تا اینکه ماجرا به اطلاع ابوالقاسم حسین بن روح رسید و فوراً آن را انکار کرد و دروغهای شلمغانی را خیلی

۳۲. «کاوشی در کتاب التکلیف شلمغانی»، ص ۲۸.

۳۳. فهرست اسماء مصنفی الشیعه، ص ۲۶۸.

۳۴. توقیعات در اصطلاح علم حدیث پاسخ پرسشها یا اطلاعاتیهایی است که به صورت کتبی از طرف امام برای آگاهی شیعیان فرستاده می‌شده است. چنان‌که توقیعاتی از امام هادی (ع) و امام حسن عسگری (ع) نقل شده است. اما معمولاً توقیع به نامه‌های امام زمان (ع) گفته می‌شود که توسط چهار تن (نایبان خاص ایشان) در زمان غیبت صغری به دست شیعیان می‌رسیده است. محتوای این توقیعات می‌تواند یا تعلیم احکام و رد شبهات مخالفان باشد، یا تأیید و توثیق نواب اربعه و تکذیب مدعیان دروغین، و یا تعیین تکالیف اجتماعی شیعیان در دوران غیبت صغری (نشانی از امام غایب (ع)، ص ۴).

۳۵. الغیبه، ص ۵۳۳.

۳۶. فرق الشیعه، ص صد و هفتاد.

۳۷. قاموس الرجال، ج ۱، صص ۴۴۴۵-۴۴۴۸.

۳۸. فهرست اسماء مصنفی الشیعه، ص ۲۶۸.





بزرگ دانست و بنی بسطام را از پذیرش حرف او نهي کرد و به آنها دستور داد تا او را لعن کرده و از او اجتناب کنند، اما بنی بسطام به فرموده شیخ بها ندادند و بر دوستی و مودت ابن العزاقر پافشاری کردند؛ زیرا او به بنی بسطام می گفت مسائلی که به شما گفته ام، راز و سر بودند و من آنها را افشا کردم».^{۳۹}

به هر حال، خاندان بنی بسطام در بغداد از دستورات حسین بن روح سرباز می زدند و فرامین شلمغانی را اجرا می کردند. این مطلب گویای این مسئله است که بزرگان بغداد و به تبع آن عوام مردم، نیز تحت تأثیر شلمغانی قرار گرفته بودند. شلمغانی همچنین ارتباط و پیوستگی با خاندان شیعی بنوفرات داشت که در آن زمان وزرات دستگاه سیاسی را بر عهده داشتند، اما با برافتادن خاندان آل فرات از وزرات، شلمغانی به موصل گریخت و سالها نزد ناصرالدین حسین بن عبدالله حمدان زیست و پس از مدتی در حدود سال ۳۲۰ یا ۳۲۲ ق به بغداد بازگشت.^{۴۰}

دعای چنین افراد و فرقه هایی نه تنها می توانست به شیعه و اسلام ضربه بزند، بلکه تهدیدی جدی برای حاکمیت اسلامی نیز به شمار می رفت؛ زیرا دستگاه خلافت عباسی نیز چنین اندیشه های انحرافی سازمان یافته ای را که این قابلیت را داشت، تا جامعه را دچار بی نظمی و آشوب کند، بر نمی تافت. علاوه بر آن، فقها و علمای سنی مذهب نیز اگرچه با شیعیان اختلافاتی داشتند، اما این گونه عقاید انحرافی و دعای عجیب و اباحی گری را با اصول کلی اسلام مغایر می دانستند و شرک و کفر محسوب می کردند.

در سال ۳۲۲ ق، خلیفه الراضی بالله بر گروهی از پیروان شلمغانی و از جمله حسین بن قاسم و ابو عمران ابراهیم بن احمد بن ابی عون دست یافت و ارتباط آنها با شلمغانی را دریافت که او را خدا می خواندند و فرامین او را واجب الاطاعه می دانستند

و صفت رزاقیت برای او قائل بودند.^{۴۱} اگرچه سخت گیریها و شکنجه های الراضی باعث شد، تا حسین بن قاسم از ابن ابی العزاقر، بیزاری جوید و توبه کند، اما فقهای مالکی او را زندیق دانستند و توبه او را نپذیرفتند. پس از اینکه ابن ابی العزاقر را دستگیر کردند، او از خلیفه سه روز مهلت خواست، تا آسمان بر بی گنهای اش گواهی دهد. غیر عقلانی بودن دلیل شلمغانی، علما و فقهای اهل سنت را بر آن داشت، تا بر خلیفه سخت گرفتند، تا اینکه به دستور الراضی آنها را به دار آویختند و آتش زدند و خاکسترشان را به دجله ریختند.^{۴۲} غیر از ائمه و بزرگان شیعه که در لعن و دوری از چنین افرادی تأکید داشتند، حتی نوع کشتن و از بین بردن شلمغانی نیز، خود نشان دهنده بیزاری و برائت خلفای عباسی و فقهای اهل سنت از چنین گروهها و افکار و اندیشه هایی بوده است.

عزاقریه پس از قتل شلمغانی، باز دست از دعای خود برنداشتند، به خصوص در بین خاندان بنی بسطام طرفدارانی داشتند. در سال ۳۴۰ ق فردی در بغداد ادعا کرد که روح شلمغانی در او حلول کرده و مدعی شد رهبری فرقه عزاقریه را بر عهده گرفته است. پس از مرگ این شخص، محمد بن مهلبی، وزیر معزالدوله دیلمی پیروان او را دستگیر کرد و دیگر به ایشان اجازه فعالیت داده نشد. همچنین در بین آنها، زنی بود که ادعا می کرد حضرت فاطمه زهرا (س) است. این افراد نیز به دستور مهلبی مورد تعقیب قرار گرفتند.^{۴۳} تأثیر افکار و اندیشه های یک فرقه، گاه تا اندازه ای بوده است که حتی سالها پس از مرگ مؤسس آن، همچنان در میان پیروان آن فرقه، رواج داشته است و تنها سخت گیریهای حکومتی می توانسته مانعی بر سر راه ادامه این جریانات قرار گیرد. اگرچه روشنگری علمای راستین شیعه و حتی اهل سنت را نباید از نظر

۴۱. تاریخ الاسلام، ج ۲۴، ص ۱۱۵.

۴۲. الفرق بین الفرق، ص ۱۵۹؛ التنبیه و الاشراف، ص ۳۸۲؛ معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۶.

۴۳. الکامل فی التاريخ، ج ۱۲، ص ۵۰۳۷.

۳۹. الغنیه، صص ۶۹۸ و ۶۹۹.

۴۰. فرق الشیعه، ص صد و هفتاد و پنج.

دور داشت.

عقاید شلمغانی

فرقه عزاقریه را به عنوان فرقه‌ای غالی مطرح کرده‌اند؛ زیرا این فرقه علاوه بر غلو نسبت به امام علی (ع) و سایر ائمه، به حلول و تناسخ نیز اعتقاد داشتند.^{۴۴} ابن اثیر مورخ قرن هفتم که حدود ۴۰۰ سال پس از شلمغانی می‌زیسته است، بیان می‌دارد: شلمغانی، ادعا داشت که علی بن ابی طالب (ع)، الله است و بر این باور بود که موسی و محمد (ص) هر دو خائن هستند. موسی، هارون را برای پیامبری فرستاد و علی نیز محمد (ص) را به پیامبری برگزید. اما هر دوی آنها یعنی هارون و محمد (ص) راه خیانت را در پیش گرفتند. بنابراین علی (ع) به محمد (ص) مهلت حدود ۳۵۰ ساله‌ای داد که در پایان آن، قوانین اسلامی تغییر می‌کند و سپس فقه اسلامی، تفسیر جدیدی می‌یابد. همچنین شلمغانی در پی این هدف بود که مشروعیت مدعیان خلافت، به ویژه علویان و عباسیان را مخدوش کند و تنها خود را مدعی راستین مقام مذهبی و سیاسی قلمداد می‌کرد.^{۴۵} با توجه به اینکه این سخن ابن اثیر را در کتب رجال و حدیث شیعه نمی‌یابیم - کتبی که بعضاً به طور مفصل هم از شلمغانیه صحبت کرده‌اند - پذیرش آن جای تأمل دارد.

از دیگر اعتقادات ایشان این بوده است که خداوند در طول تاریخ، در شکل بشر حلول می‌کند و نخست در جسم آدم حلول کرد، سپس در ابدان انبیا مثل نوح، هود، ادریس، صالح، ابراهیم، هارون و عیسی تجسم یافت. پس از رسول خدا (ص) نیز در ابدان ائمه اطهار (ع) مجسم شد، تا زمان امام دوازدهم (ع) و سپس در جسم خود او حلول کرد و او اله الآلهة است. البته در مورد حلول خداوند در انبیا و ائمه معتقد است: خداوند در همه انبیا و ابلیس آنها حلول

۴۴. الفرق بین الفرق، ص ۱۹۱.

۴۵. الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۴۸۵۱.

کرد و او این (ضد) را خلق کرد، تا دلالت بر مضدود کند و ابلیس ابراهیم را نمرود، و ابلیس هارون را فرعون معرفی می‌کند.^{۴۶} شلمغانی پس از انحراف در عقاید امامیه‌اش، با توجه به سابقه‌ای که در جامعه شیعه آن زمان داشت، تلاش کرد، تا از جایگاه خود به عنوان قائم مقام سفیر سوم امام زمان (ع) بهره‌برد و وکلای تحت پوشش خود را به قبول آموزه‌های مغایر با دیدگاه اصلی امامیه آموزش دهد.^{۴۷}

پیروان شلمغانی یا همان عزاقریه، حضرت علی (ع) را خدا معرفی می‌نمودند و حسن (ع) و حسین (ع) را به ایشان نسبت نمی‌دادند؛ زیرا بر این عقیده بودند که هرکس در او ربوبیت و خداوندی آشکار شود، فرزندی برای او نخواهد بود.^{۴۸} جاه‌طلبی سیاسی شلمغانی در تفسیر مادی وی از آیات قرآن کریم در رابطه با بهشت و جهنم کاملاً مشخص است. این جاه‌طلبی با توجه به دو نکته آشکار می‌شود: نخست آنکه وی تاریخ تغییر شریعت اسلامی را سال ۳۵۰ ذکر می‌کند. وی با این پیشگویی می‌کوشید، تا مردم را به حمایت از خود وادارد. دیگر اینکه تبلیغات خود را میان مقامات بالای دستگاه اداری و ارتش عباسیان متمرکز ساخت و تعداد قابل توجهی هوادار به دست آورد.^{۴۹} در بین آنها احمد بن محمد بن عبدوس، ابراهیم بن ابی‌عون، ابن شیبیب زیات، ابوجعفر بن بسطام و ابوعلی بن بسطام که همگی از دبیران حکومتی بودند، قرار داشتند.^{۵۰}

افکار و عقاید شلمغانی و خروج او از تبعیت حسین بن روح، باعث شد که این روح موضع شلمغانی را برای شیعیان امامیه، مشخص کند، تا از او اجتناب کنند. او تلاش نمود، تا شلمغانی و همه کسانی را که

۴۶. قاموس الرجال، ج ۱، صص ۴۴۷ و ۴۴۸.

۴۷. «بازشناسی رجالی شخصیت شلمغانی و علل انحراف وی»، ص ۶۴.

۴۸. الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۴۸۵۱.

۴۹. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۰۳.

۵۰. العبر فی خبر من غیر، ج ۲، ص ۱۹۱.





به پیروی از وی پرداخته‌اند، طرد نماید.^{۵۱} شلمغانی پس از طرد شدن، این سخن را ابراز داشت که خود او نماینده حقیقی امام دوازدهم است و ابن‌روح، واسطه بین امام و شیعیان نیست و خود را باب‌نامید.^{۵۲} شلمغانی با این ادعا که روح‌خدایی در اجسام پیامبران و امامان حلول کرده است، کوشید تا موقعیت سیاسی و اجتماعی سازمان یافته‌ای را به خود اختصاص دهد و پس از مدتی مدعی شد که الله در جسم خود او حلول کرده است و خود را ربّ الارباب^{۵۳} و روح القدس خواند.^{۵۴}

نظر شلمغانی درباره حسین بن روح

از آنچه که در تاریخ آمده، مشخص می‌شود که شلمغانی در ظاهر نه تنها با حسین بن روح مخالفت نمی‌کرد، بلکه خود را مدافع و دوستدار او نیز نشان می‌داد؛ در الغیبه شیخ طوسی آمده است: وقتی حسین بن روح به بنی‌بسطام دستور لعن شلمغانی را داد، او به آنها گفت: مسائلی که به شما گفتم، راز و سر بودند که آنها را افشا کردم و حالا ابوالقاسم مرا با وجود آن همه نزدیکی به او، از خود رانده و مجازات کرده است. همچنین آنجا که بنی‌بسطام، نامه لعنی را که از طرف حسین بن روح رسیده بود، به ابن‌ابی‌العزاقر نشان دادند، او به شدت گریه کرد و گفت: این کلام حسین بن روح، تأویل و باطن بزرگی دارد و آن این است که لعنت، همان دور کردن است و معنی کلام ایشان که فرمود: خدا لعنتش کند، این است که خداوند او را از عذاب و آتش جهنم دور کند. اکنون به مقام و منزلت خودم پی بردم. همین‌طور در دیدار ام‌کلثوم با مادر بنی‌بسطام، او به ام‌کلثوم گفت: شیخ اباجعفر به ما گفته است: روح رسول خدا(ص) به پدر تو یعنی اباجعفر محمد بن عثمان و روح امیرالمؤمنین(ع) به بدن شیخ

ابوالقاسم حسین بن روح و روح سیده ما فاطمه(س) به تو منتقل شده است.^{۵۵}

طوسی در جایی دیگر از کتاب خود به نقل از شلمغانی آورده است: «و اما در خصوص اختلافی که بین من و آن مرد (حسین بن روح) که خداوند توفیقش را زیاد فرماید، اتفاق افتاد، من دخالتی نداشتم، بلکه به خاطر کسی بوده که من او را در امور دخالت دادم [و آنان نزد حسین بن روح از من بدگویی کرده‌اند] و ظلم و ستم بر من روا داشته شده و من خودم [غیرمستقیم] سرپرست این امر بودم». ^{۵۶} شلمغانی همچنین می‌گفت: «کسی که خداوند منتش را بر او بزرگ کند، حجت هم بر او زیاد می‌شود و باید در آنچه که موجب ناراحتی و یا خوشحالی او می‌شود، صادق و راستگو باشد. بین خود و خداوند سزاوار نیست که در مورد حسین بن روح، هرچند که آزار او نسبت به من بزرگ بوده، جز صدق و حق چیزی بگویم. این مرد [حسین بن روح] به امر نیابت از طرف حضرت منصوب شده و طایفه شیعه نمی‌توانند از او روی گردان شوند و حکم اسلام بر او جاری است؛ همچنان‌که بر غیر او از مؤمنان جاری شده است». ^{۵۷} این دو مطلب نشان می‌دهد که شلمغانی اختلاف بین خود و حسین بن روح را یک سوء تفاهم می‌داند و این‌گونه وانمود می‌کند که این به خاطر آن است که حرفهای مرا متوجه نشدند و اشتباهی به شیخ گفته‌اند و همچنین در مطلب دوم، به گونه‌ای برخورد می‌کند که گویی در جایگاه رفیعی قرار دارد و به زبان می‌گوید: «من اسلام و نیابت حسین بن روح را تأیید می‌کنم و ایشان آدم موجهی هستند». او همچنین می‌گوید: «من و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح در این امر نیابت نیافتیم، مگر آنکه هر دو می‌دانستیم در چه چیزی وارد شده‌ایم، اما باهم می‌جنگیدیم». ^{۵۸}

۵۱. الغیبه، صص ۶۹۹-۷۰۱.

۵۲. همان، ص ۶۷۸.

۵۳. همان، ص ۶۷۹.

۵۴. همان.

۵۱. الغیبه، ص ۶۹۹.

۵۲. الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۴۸۵۰.

۵۳. همان.

۵۴. الفرق بین الفرق، ص ۱۹۱؛ آثار الباقیه، ص ۳۲۱.

از سخنان شلمغانی درباره حسین بن روح دانسته می‌شود که او با چهره‌ای عالمانه، دین‌مدار و مدافع اسلام، به سوءاستفاده از عقاید و باورهای پاک شیعیان پرداخته و خود را همچون حسین بن روح، نایب و باب امام زمان(ع) می‌دانسته، با اینکه از توفیق حضرت در لعن خود آگاه است.

در آخر که لعن او میان شیعیان پیچید، مجبور شد برای اثبات عقایدش، حسین بن روح را به مباحله دعوت کند. قطب راوندی در کتاب *الخراج و الجرائح* آورده است: «از ابوعلی بن همام روایت شده است که محمد بن علی شلمغانی عزاقری، نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشت و از وی خواست که با او مباحله کند و در آن ادعا کرده بود که من نایب و سفیر حضرت حجت(ع) هستم. در پاسخ او، حسین بن روح نوشت: هریک از ما زودتر وفات کند، مغلوب است. عزاقری زودتر مرد، او کشته شد و بعد به دار آویخته شد».^{۵۹}

از آنجا که عقاید شلمغانی و به طور کلی عقاید غالیان، بر حلول و تناسخ استوار بود، وی پس از مدتی اعلام داشت که روح پیامبر(ص) در جسم نایب دوم امام زمان یعنی ابوجعفر عثمان عمری، روح علی بن ابی طالب(ع) در جسم نایب سوم حسین بن روح و روح فاطمه زهرا(س) دختر پیامبر(ص) در کالبد ام‌کلثوم دختر نایب دوم امام زمان حلول کرده است. شلمغانی از وکلا و زبردستان خود خواست که این راز را فاش نکنند، تا کسی از آن باخبر نشود.^{۶۰}

شلمغانی، احکام دینی خود را در کتابی به نام *حاسه السادسة* به معنای حس ششم تدوین کرده بود که این کتاب دستورات دینی اصحاب او به شمار می‌رفت و در واقع در ردّ شرعیات نوشته شده بود. آنها به ترک نماز، روزه و غسل معتقد بودند. از دیگر اعتقادات ایشان، این بود که ازدواج را به روش سنت باطل

شمردند و عموم زنان خود را بر یکدیگر حلال می‌دانستند.^{۶۱} توجیه آنها در این زمینه این بود که محمد(ص) در هنگام مبعوث شدن به پیامبری، بر عده‌ای ناآگاه و سرکش برانگیخته شده بود و به اقتضای حکمت خویش احکام شریعت را برای اطاعت این مردمان تدوین کرد، اما در زمان فعلی، این اقتضا از بین رفته و نیازی برای انجام احکام و فرامین الهی که به وسیله پیامبر(ص) بیان شده است، وجود ندارد؛ زیرا عزاقریه خود بر این اعتقاد بودند که شلمغانی خدا است و دستورات او باید اجرا شود.^{۶۲}

همان‌طور که مشاهده شد، اباحی‌گری، بی‌دینی و شهوت پرستی و رسیدن به منافع دنیایی از راه غیرمشروع از عقاید فرقه غالیه عزاقریه محسوب می‌شد. با توجه به این عقاید، این نتیجه حاصل می‌شود که تبلیغ‌کنندگان این گونه تعالیم، افرادی بودند که دین حقیقی را مانع مهمی در رسیدن به اهداف خود می‌دیدند و با به راه انداختن جریان غلاة، سعی کردند خود را از هرگونه قید و بندی آزاد کنند. ظهور دین و آیینی جدید و گرد آوردن عده‌ای پیروان گمراه به دور خود، می‌تواند بهترین توجیه برای به دست آوردن اهداف و عملی کردن اندیشه‌های چنین جریانی باشد. پافشاری شلمغانی بر اندیشه‌های انحرافی و عقاید غالیانه، حلول و تناسخ و اباحی‌گری و جمع کردن عده‌ای پیرو به دور خویش، باعث شد، تا حسین بن روح، دیگران را از گمراهی شلمغانی آگاه کند. این مسئله تا جایی پیش رفت که توفیق لعنی را از جانب امام زمان(ع) درباره شلمغانی به دنبال داشت و حسین بن روح آن را ارائه نمود:

«اعلام کن خداوند عمر تو را طولانی گرداند و عرفان و همه خوبیها را به تو عنایت کند، به کسانی که به دیانت و نیّات آنها اطمینان داری که محمد بن علی، معروف به شلمغانی از دین اسلام بیرون رفته و مرتد

۶۱. الفرق بین الفرق، ص ۱۹۱؛ آثار الباقیه، ص ۳۲۱.

۶۲. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۸۵.

۵۹. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۲.

۶۰. الغیبه، ص ۷۰۰؛ تاریخ الغیبه الصغری، ج ۱، ص ۵۱۶.





شده و ملحد گردیده است و چیزهایی ادعا می‌کند که موجب کفر به خالق متعال است و به خدا دروغ و بهتان می‌بندد و گناه بزرگی مرتکب شده است. آنها که از خداوند برگشتند، دروغگو هستند و سخت گمراه و از رحمت خداوند دور شده‌اند و دچار خسران بزرگی گشته‌اند. برائت خودمان را در محضر خداوند متعال و پیامبر و خاندان گرامیش صلوات الله و سلامه اجمعین از شلمغانی اعلام می‌داریم، به او لعن می‌فرستیم و لعنت دائم خدا بر او باد در آشکار و نهان در هر زمان و مکان و لعنت خداوندی بر موافقان و پیروان او باد و نیز بر آنان که با شنیدن این اعلام، پیوند خود را با او ادامه دهند. بنابراین به اطلاع آنان (وکلاهی امامیه یا عموم شیعیان) برسان ما از دوستی وی خودداری ننموده و از او دوری می‌جوئیم آن‌چنان که در برابر امثال او همچون: شریعی، نمیری، هلالی و بلالی و دیگران چنین کردیم و ما راضی به سنن الهی هستیم. به خداوند اعتماد می‌کنیم و از وی کمک می‌خواهیم و او در تمامی امور برای ما کافی است و بهترین نگهبان است»^{۶۳}

در این توقیع به صراحت از طرف امام(ع)، خارج شدن شلمغانی از دین اسلام، به سبب گناهان و اعمال و اعتقادات ملحدانه او، تأیید گردیده است؛ زیرا احکام و افکار انحرافی او، همه حاکی از ارتداد شلمغانی از دین اسلام و مذهب شیعه است. درباره شریعی، نمیری، هلالی و بلالی باید گفت: این چهار فرقه نیز از غلاة بودند و دعاوی غالبانه در مورد پیامبر(ص) و ائمه(ع) داشتند و بر حلول و تناسخ معتقد بودند. علاوه بر آن هریک خود دعوی نیابت امام زمان(ع) را در دوران زندگی سیاسی نایبان اول تا سوم داشتند و بر این باور بودند که ایشان واسطه بین امام و شیعیان هستند.^{۶۴}

با توجه به شناخت افکار و اندیشه‌های شلمغانی

مؤسس فرقه عزاقریه و اطلاع از اعتقادات این فرقه غالی، این مسئله مطرح می‌شود که کتب فرق، عزاقریه را جزء چه نوع از فرق محسوب کرده‌اند. از میان چند کتاب مهم فرقه شناسی یعنی المقالات و الفرق، فرق الشیعه، الفرق بین الفرق، الملل و النحل، مقالات الاسلامیین و بیان الادیان، تنها بغدادی از این فرقه به عنوان فرقه غالی شیعه نام برده و توضیحاتی در این زمینه ارائه کرده است. اما کتب دیگر فرق، هیچ‌کدام به ذکر فرقه عزاقریه نپرداخته‌اند و صرفاً در بحث از شیعه، غلاة و عقاید کلی و فرقه‌های منتسب به آنها را مطرح نموده‌اند که عزاقریه در بین آنها دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد این کتب، عزاقریه را فرقه‌ای آن‌چنان قابل توجه ندانسته‌اند که آن را بیان کنند، در صورتی که این فرقه دارای افکار و اندیشه‌های مستقل بود و پیروانی نیز برای این فرقه وجود داشت. یا اینکه باید بپذیریم این کتب، فرقه مزبور را خارج از حیطه غلاة و یا خارج از حیطه شناخت فرق قلمداد کرده‌اند. در مجموع می‌توان گفت: ذکر غالبان در کتب فرق ذیل مبحث شیعه، امری نادرست است؛ زیرا اگرچه مؤسسان یا پیروان فرق غالی در ابتدا مانند شلمغانی از شیعیان و پیروان امامیه بوده‌اند، اما پس از آشکار شدن عقاید انحرافیشان، از دایره اسلام و شیعه بیرون رفته‌اند.

نتیجه‌گیری

۱. محمد بن علی شلمغانی با عقاید غالبانه انحرافی و خارج از حیطه اندیشه‌های اسلامی، در برهه‌ای از تاریخ، عده‌ای پیرو برای خود جمع و اصولی برای مکتب خود مطرح کرد. او که در ابتدا از معتمدان حسین بن روح نوبختی نایب سوم امام زمان(ع) بود، به دلیل رشک و حسادت به جایگاه سیاسی حسین بن روح، به دنبال مطرح شدن خویش بود. وی با سوءاستفاده از ناآگاهی و ضعف ایمان افراد، پیروانی را به دور خود گرد آورد.

۶۳. الغیبه، ص ۷۱۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۰۰.

۶۴. الرجال، ص ۴۴۹؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۰۰.

۲. الوهیت ائمه(ع) و حلول و تناسخ که از ویژگیهای کلی عقاید غالبانه در همه فرقه‌های غلاة است، به خوبی در اندیشه‌های شلمغانی و مکتب او نمایان بود. این عقاید با باورهای شیعی و اسلامی سنخیت نداشت، بنابراین از سوی ائمه معصومان(ع)، برائت و بیزاری نسبت به ایشان انجام گرفته است. در توقیعی که از جانب امام زمان(ع) در لعن محمد بن علی شلمغانی صادر شده، به صراحت این بیزاری بیان گردیده است.

۳. کتب فرق که در زمینه شناخت اندیشه‌های این فرد، بسیار می‌توانستند راه‌گشا باشند، مطالب چندانی

ندارند، اما در کتب رجال و تاریخ، اطلاعاتی در این باره وجود دارد. فرقه غالبانه عزاقریه و دیگر فرقه‌های غلاة که ذیل مبحث شیعه شناسی ذکر شده‌اند، هیچ‌کدام ارتباطی به شیعه و اسلام ندارند، از این رو، در کتب فرق، در جای درستی قرار نگرفته‌اند.

۴. واکاوی اندیشه‌های شلمغانی و حوادث و جریانات سیاسی آن دوره، به خصوص مسئله غیبت صغری، این احتمال را تقویت می‌کند که حاکمیت عباسی برای به چالش کشیدن مکتب تشیع، دست به فریبکاریهای شگفتی زده و به فرقه‌سازی و فرقه‌گرایی پرداخته است.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲ ش.
- همو، الکامل فی التاریخ، ترجمه حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳ ش.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۵ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر الادب الحوزه، ۱۳۶۳ ش.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، آثار الباقیه، ترجمه علی‌اکبر دانا سرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
- اشعری قمی، عبدالله، المقالات و الفرق، تصحیح: محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.
- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
- اقبال، عباس، خاندان نوبختی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷ ش.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، به اهتمام محمدجواد مشکور، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲ ش.
- تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۷ ش.
- جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران، علم، ۱۳۸۶ ش.
- حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش.
- حسینی علوی، ابوالمعالی، بیان الادیان، تصحیح: عباس اقبال، تهران، مجلس، ۱۳۱۲ ش.
- حسینیان مقدم، حسین و دیگران، تاریخ تشیع، دولتها، خاندانها و آثار علمی و فرهنگی شیعه، تهران، حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶ ش.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم الادباء، بیروت، دارالمستشرق، ۱۹۲۴ م.
- ذهبی، محمد بن احمد، العبر فی خبر من غیر، کویت، دارالترتات العربیه، ۱۹۶۱ م.
- همو، تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۵ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی،





- تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۶۳ ش.
- راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹ ق.
- رکنی، محمدمهدی، نشانی از امام غایب (ع)، بازنگاری و تحلیل توقیعات، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش.
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، الهادی، ۱۳۸۰ ش.
- شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، تهران، اقبال، ۱۳۵۰ ش.
- صابری، حسین، تاریخ فرق اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
- صدر، محمد، تاریخ الغیبه الصغری، قم، مؤسسه امام مهدی، ۱۳۹۲ ق.
- صفری فروشانی، نعمت الله؛ و ذاکری، محمد تقی، «کاوشی در کتاب التکلیف شلمغانی، بررسی جایگاه و سیر تاریخی آن»، مجله شیعه پژوهی، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۳ ش.
- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ترجمه مهدی سازندگی، قم، نوید ظهور، ۱۳۹۲ ش.
- طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، تصحیح: حسن مصطفوی، مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، مرکز تحقیقات و مطالعات، ۱۳۴۸ ش.
- همو، الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، قم، مسجد جمکران، ۱۳۸۶ ش.
- غفارزاده، علی، پژوهشی پیرامون زندگانی نواب خاص امام زمان (عج)، قم، نبوغ، ۱۳۷۵ ش.
- کشی، محمد بن عمر، الرجال، کربلا، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
- مسعودی، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.
- مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، تهران، سروش، ۱۳۷۷ ش.
- مشکور، محمدجواد، تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم، تهران، اشراقی، ۱۳۵۵ ش.
- همو، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ش.
- مطبعی، میثم، «بازشناسی رجالی شخصیت شلمغانی و علل انحراف وی»، مجله بلاغ مبین، شماره ۱۷ و ۱۸، زمستان ۱۳۸۷ ش و بهار ۱۳۸۸ ش.
- نجاشی، احمد بن علی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه، قم، مکتبه الداوری، ۱۳۹۷ ق.
- نویختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ ش.
- ولوی، علی محمد، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، تهران، بعثت، ۱۳۶۷ ش.